

معرفی و نقد کتاب: «در خانه برادر؛ پناهندگان افغانستانی در ایران»

مسعود زمانی مقدم،^۱ یعقوب یسنا^۲

شناسه پژوهشگر (ارکید): ۹۷۸۴-۲۷۹۱-۰۰۰۰۰۰۰۲

شناسه پژوهشگر (ارکید): ۸۳۳۳-۰۱۸۱-۰۰۰۰۰۰۰۳

مقدمه

کتاب «در خانه برادر: پناهندگان افغانستانی در ایران»^۳ حاصل رساله دکتری آرش نصر اصفهانی است. مؤلف در این کتاب چهار دهه حضور افغانستانی‌ها در ایران و سیاست‌های مهاجرتی در پیوند با آن را مرور و بررسی می‌کند و تجربه زندگی در ایران از نگاه افغانستانی‌ها و مسائل آن‌ها در جامعه ایرانی را مورد واکاوی قرار می‌دهد. او در پی ارائه بازگفتی از علل عدم پذیرش افغانستانی‌های مهاجر در جامعه ایرانی و بیگانه تلقی شدن آن‌ها علی‌رغم همانندی‌های فرهنگی و قدمت حضورشان در ایران است. نصر اصفهانی ضرورت بازنگری و تجدیدنظر در رویکردها، سیاست‌ها و به‌طورکلی مواجهه جامعه ایران با پناهندگان افغانستانی را نشان می‌دهد. طرد اجتماعی پناهندگان افغانستانی و عدم ادغام آن‌ها در جامعه ایرانی را می‌توان از برجسته‌ترین مسائل موردتوجه در این کتاب دانست.

۱. دکتری جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران / masoudzmp@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری ادبیات فارسی، دانشگاه یزد / yasna.kabuly@gmail.com

۳. نصر اصفهانی، آرش (۱۳۹۷). در خانه برادر: پناهندگان افغانستانی در ایران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، چاپ نخست، ۴۰۳ صفحه.

معرفی کتاب

تاریخ دریافت: ۱۴۰۷/۴/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۷/۵/۱۱

دوفصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال سیزدهم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۳۰۹-۳۰۳

معرفی کتاب

کتاب از چهار بخش (در بردارنده ده فصل) تشکیل شده است. هدف اصلی کتاب این است که نشان دهد «چرا ایران همچنان برای افغانستانی‌ها "خانه برادر" است و خانه خودشان نشده است؛ چرا هنوز مهمان‌اند و به‌عنوان صاحب‌خانه پذیرفته نمی‌شوند و مهم‌تر این‌که اصرار بر مهمان بودن افغانستانی‌ها منافع چه کسانی را تأمین می‌کند» (ص ۳).

در بخش اول، ابتدا صورت‌بندی این کتاب از مسئله پناهندگان و مهاجران افغانستانی طرح می‌شود و سپس به موضع نظری اتخاذشده برای تحلیل موضوع و پاسخ به پرسش‌های طرح‌شده می‌پردازد. در این بخش، توصیفی کوتاه از وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران نمایانده شده و بر اساس آن لزوم تجدیدنظر در رویکردها، سیاست‌ها و به‌طورکلی مواجهه جامعه ایران با پناهندگان افغانستانی نشان داده می‌شود. این ضرورت با ارجاع به مطالعات انجام‌شده و اطلاعات و آمار موجود افغانستانی‌ها در کشور و بر پایه واقعیت‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی توجیه شده است و حکایت از این دارد که تداوم سیاست‌های کنونی و عدم انعطاف در پذیرش مهاجران بیگانه، چگونه می‌تواند منافع عمومی در جامعه را به خطر اندازد. در واقع، «طولانی شدن زندگی افغانستانی‌ها در ایران به دنبال خود تغییراتی اساسی در ویژگی‌های اجتماعی و جمعیتی مهاجران و پناهندگان افغانستانی نسبت به سال‌های اولیه به وجود آورده است و به همین سبب ضرورت دارد تداوم سیاست‌های گذشته با در نظر گرفتن واقعیت‌های کنونی و در چهارچوب کلی منافع عمومی بازبینی اساسی شود» (صص ۱۳-۱۴). با وجود این، «مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران یک گروه همگن نیستند» (ص ۱۷) و در کتاب حاضر «تمرکز اصلی بر گروه‌هایی است که عموماً به‌صورت خانوادگی ساکن ایران هستند و به‌طور خاص تأکید بر نسل دوم و سوم پناهندگان است که در ایران به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند» (ص ۱۷).

در ادامه این بخش، مفهوم ادغام اجتماعی و ابعاد مختلف آن توضیح داده می‌شود و سپس به نظریه‌هایی اشاره می‌شود که چگونگی شکل‌گیری سیاست‌های کنترل مهاجرت را بر اساس عوامل مختلف تبیین می‌کنند. این نظریه‌ها، به‌مثابه لنزهایی مفهومی برای تحلیل موانع ادغام اجتماعی پناهندگان و مهاجران افغانستانی در جامعه ایران به کار گرفته می‌شوند و جهت‌گیری کلی و چشم‌انداز نظری کتاب را روشن می‌سازد. از نظر مؤلف، «برای تحلیل موانع ادغام اجتماعی مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران، هم نیروهای اجتماعی، منافع و میزان قدرت آن‌ها باید در کانون تحلیل باشد و هم ایدئولوژی ضد مهاجران که سلطه بر کارگر خارجی را تداوم می‌بخشد. لذا در تحلیل وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی، مناسبات اجتماعی میان نیروهای اصلی شامل دولت، کارفرمایان، کارگران ایرانی و کارگران خارجی به‌علاوه محتوای ایدئولوژی ضدافغانستانی باید مورد بررسی قرار گیرد» (ص ۷۵). البته باید توجه داشت طبق دیدگاه مؤلف کتاب، ایدئولوژی ضد مهاجر محصول مستقیم مناسبات اقتصادی نیست و با قرار گرفتن در کنار مناسبات اجتماعی اهمیت می‌یابد و در بازتولید نابرابری اجتماعی و ممانعت از ادغام اجتماعی پناهندگان و مهاجران افغانستانی نقش ایفا می‌کند.

در بخش دوم، با استفاده از منابع و اسناد موجود، شرایط وضعیت پناهندگان و مهاجران افغانستانی -از ابتدای حضور آن‌ها در ایران- در چهارچوب سیاست‌های مهاجرتی ایران و در پس‌زمینهٔ وضعیت کلی جامعهٔ ایران توصیف و تحلیل می‌شود. مؤلف کتاب حضور گستردهٔ افغانستانی‌ها در ایران از آغاز تا به امروز را به سه بازهٔ زمانی اصلی تقسیم کرده است.

بازهٔ زمانی نخست که آن را دورهٔ «سیاست درهای باز» نام می‌نهد، سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۰ را شامل می‌شود. در این دوره، ایران آوارگان افغانستانی را با کمترین محدودیت می‌پذیرد و به آنان اجازه می‌دهد در شهرها و روستاهای ایران ساکن شوند. حضور پُر تعداد پناهندگان در ایران در شرایطی که دولت آمادگی لازم برای حضور این جمعیت را نداشت، به تدریج به شکل‌گیری مسائل و مشکلاتی دامن زد که محدودیت و نظارت بیشتر بر این جمعیت را ضروری جلوه می‌داد. با سقوط دولت کمونیستی در افغانستان در ابتدای دههٔ ۱۳۷۰، ایران سیاست رسمی خود را بازگشت همهٔ افغانستانی‌ها به کشورشان اعلام نمود و با ابزارهای گوناگون تلاش کرد خروج این جمعیت از ایران را شتاب دهد. این سیاست کلی تا سال ۱۳۸۵ ادامه داشت و به همین دلیل دورهٔ «سیاست بازگشت» نامیده شده است. از سال ۱۳۸۶ به دنبال بی‌نتیجه ماندن سیاست بازگشت کامل و توجه به منافع اقتصادی حضور کارگران افغانستانی در ایران، سیاست بازگشت از گفتمان نهادهای رسمی ایران رخت بریست و جای خود را به سیاستی داد که ساماندهی اتباع افغانستانی خوانده می‌شد. هدف از سیاست جدید، کنترل جنبه‌های نامطلوب حضور پناهندگان افغانستانی در ایران در عین بهره‌کشی از این نیروی کار ارزان بود. این دوره تحت عنوان دورهٔ «سیاست ساماندهی» مورد بحث قرار گرفته است.

در بخش سوم، تجربه‌های زیستهٔ ۷۴ نفر از هزاره‌های ساکن در تهران مطالعه می‌شود تا تصویری را که در بخش قبل از وضعیت حقوقی و اجتماعی پناهندگان و مهاجران افغانستانی ارائه شد، کامل کند. مؤلف از طریق مصاحبه با این پناهندگان می‌خواهد نشان بدهد که «آن‌ها چه تصویری از شرایط زیست خود در ایران و موقعیت «پناهندهٔ افغانستانی» در جامعه دارند و خود را در آیین نگاه مردم ایران چگونه می‌بینند» (ص ۲۰۹).

نتایج این بخش حاکی از آن است که «بخش زیادی از اتباع افغانستانی ساکن در ایران خود را قربانی سیاست‌ها، قوانین و رفتارهای تبعیض‌آمیز در ساحت‌های مختلف جامعه می‌دانند. این تصور به‌ویژه در میان نسل دوم و سوم پناهندگان افغانستانی پررنگ‌تر است و بسیاری از آن‌ها رویکرد کنونی به پناهندگان را مانعی در برابر بهره‌مندی از حقوق متعارف شهروندی و ارتقای اجتماعی می‌دانند. قوانین مرتبط با ازدواج، مالکیت، اشتغال، تحصیل، جابه‌جایی و مانند آن، همگی موقعیت یک پناهندهٔ افغانستانی را به‌عنوان یک «بیگانه» تعریف و تثبیت می‌کند و او را از یک شهروند ایرانی متمایز می‌سازد» (ص ۲۰۹). همچنین نشان می‌دهد که «سیاست‌ها و قوانین مرتبط با پناهندگان و مهاجران افغانستانی، چه پیامدهایی برای آنان به همراه دارد و چه محدودیت‌هایی برای مشارکت کامل در زندگی اجتماعی در پی می‌آورد» (ص ۲۱۰) و نیز این‌که «چگونه افغانستانی‌ها در جریان زندگی روزمره در ایران غالباً به سبب چهرهٔ متمایز، قربانی خشونت و رفتارهای تبعیض‌آمیز بخشی از ساکنان محلی هستند» (ص ۲۱۰).

در بخش چهارم، مؤلف کتاب ابتدا مهم‌ترین یافته‌های پژوهش را مرور می‌کند و سپس موانع ادغام اجتماعی پناهندگان در ایران را بر اساس نتایج به‌دست‌آمده تحلیل می‌کند و در نهایت به بازنگری در سیاست‌های مهاجرتی می‌پردازد. از نظر نصر اصفهانی، واقعیت‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی فراوان نشان می‌دهند که پدیده اسکان پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران از حالت موقت خارج شده و ایران باید خود را آماده ادغام آن‌ها در کشور کند؛ اما با توجه شرایط موجود امکان تغییر کوتاه‌مدت در سیاست‌ها وجود ندارد و عملی‌ترین راه در گام نخست، کاهش پیامدهای منفی تداوم وضع موجود و در گام بعد ایجاد زمینه تغییر سیاست‌های کلی با هدف ادغام این گروه در جامعه ایران از طریق اعطای تابعیت سیاسی است. تحقق چنین امری، مستلزم ائتلاف نیروهای سیاسی و مدنی مخالف تبعیض علیه مهاجران و فشار آن‌ها برای اصلاح قوانین و رویه‌ها در هر مورد است.

نقد و بررسی کتاب

هرگاه از مهاجران افغانستانی در ایران سخن گفته می‌شود، معمولاً روایتی دوقطبی ارائه می‌گردد که یک طرف آن ستایش برانگیز و طرف دیگرش نفرت برانگیز است. روایتی که نظام سیاسی ایران از مهاجرت افغانستانی‌ها ارائه می‌کند را می‌توان روایتی ستایش برانگیز دانست که بر اساس آن مهاجرپذیری به مهمان‌نوازی و سخاوت دولت و جامعه ایران تقلیل پیدا می‌کند. جدا از نگاه مهمان و میزبان، مهاجرت پدیده‌ای اجتماعی، بشری و جهانی است؛ بنابراین باید به مهاجرت هم‌زمان به‌عنوان معضل و فرصت توجه کرد و به مدیریت و ساماندهی آن پرداخت تا حتی الامکان معضل مهاجرت در جامعه میزبان به فرصت تبدیل شود. روایت دیگری که از مهاجرت افغانستانی‌ها ارائه می‌شود، روایت مخالفان حکومت ایران و مهاجرانی است که به ایران آمده‌اند و دچار مشکل شده‌اند. این روایت تلاش می‌کند ادبیات و روایتی نفرت برانگیز تولید کند و به دشمنی بین مردم ایران و افغانستان دامن بزند و واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی مهاجرت افغانستانی‌ها در ایران را نادیده بگیرد. در این میان، کتاب «در خانه برادر» واکاوی سه‌جانبه‌ای درباره مسئله مهاجران افغانستانی در ایران است؛ به این معنا که پژوهشگر پیش‌داوری‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران، خواست‌ها و مطالبات افغانستانی‌های مهاجر و موانع زمینه‌ای، ساختاری و قانونی ادغام مهاجران در ایران را مطالعه کرده است.

این پژوهش به‌صورت گسترده عوامل تاریخی و معضل‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و قانونی مهاجران افغانستانی در ایران را بررسی کرده است؛ بنابراین می‌تواند در فهم مسئله مهاجرت و پناهندگی و به‌ویژه درک وضعیت این مهاجران و پناهندگان در ایران سودمند باشد. اگرچه پژوهش‌های قابل توجهی در ایران درباره مهاجران افغانستانی انجام شده است، اما تا جایی که ما اطلاع داریم می‌توانیم بگوییم که این کتاب مهم‌ترین پژوهش علمی در این زمینه است. کتاب با نگاهی واقع‌بینانه و منتقدانه به مهاجرت به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی و بشری توجه کرده و در پی تفهیم مهاجرت، توضیح معضلات و مشکلات مهاجران افغانستانی از چشم‌انداز اجتماعی-فرهنگی و بررسی قوانین دولت ایران و بیان مطالبات مهاجران افغانستانی در ایران است. از این رو، این پژوهش می‌تواند برای درک مهاجرت و چگونگی ادغام مهاجران، شناختی واقع‌بینانه و دقیق و راهگشا ارائه کند.

- مزیت‌ها و نقاط قوت این کتاب در هفت مورد قابل بیان است:
- نخست؛ مؤلف توجه ویژه‌ای به زمینه‌ها و ویژگی‌ها و مناسبات اقتصادی-اجتماعی جامعهٔ میزبان (ایران) در پذیرش و ادغام مهاجران و پناهندگان افغانستانی داشته است و مسائل را به ویژگی‌های فردی مهاجران تقلیل نداده است.
 - دوم؛ این کتاب یک دید کلی روشن‌گر و یک گزارش مستند از نحوهٔ حضور افغانستانی‌ها در ایران به‌ویژه در چهار دههٔ گذشته به دست می‌دهد. نقطهٔ قوت اصلی کتاب، بررسی تحول سیاست‌های مهاجرتی در چهار دههٔ گذشته است که بر اساس آن «به دنبال شناخت مناسباتی است که امکان ارتقای اجتماعی این جمعیت را محدود می‌کند، آنان را در فرودست‌ترین لایهٔ نظام اجتماعی گرفتار می‌سازد و مانع از پذیرششان در مقام شهروندان ایرانی می‌شود» (ص ۷۲). پژوهشگر موفق شده است با ارائهٔ تصویری از موقعیت فعلی، نشان دهد چرا توجه به وضعیت زندگی افغانستانی‌های ساکن ایران و بازنگری در سیاست‌های مهاجرتی و تابعیتی کشور ضرورت دارد.
 - سوم؛ توجه به وضعیت ادغام در گروه‌های مختلف مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران نیز از دیگر نکات جالب‌توجه در این کتاب است؛ ادغام بیشتر زنان نسبت به مردان، افراد تحصیل‌کرده نسبت به افراد با تحصیلات پایین، فرزندان پدران افغانستانی و مادران ایرانی نسبت به کسانی که والدینشان هردو افغانستانی‌اند و همچنین حاشیه‌ای شدن هزاره‌ها نسبت به تاجیک‌ها و پشتون‌ها به دلیل تفاوت‌های ظاهری بیشتری که نسبت به ایرانی‌ها دارند.
 - چهارم؛ از مزیت‌های این کتاب، توجه به محدودیت‌های قانونی در ایران برای پناهندگان و مهاجران افغانستانی است که برای آن‌ها «اصل موقتی بودن و عدم تعلق به جغرافیای ایران را تثبیت می‌کند» (ص ۱۳) و موجب می‌شود «امکان جذب کامل آن‌ها در بدنهٔ جامعهٔ ایران مسدود باشد» (ص ۱۳)، به‌ویژه برای نسل‌های دوم و سوم که «خواهان به رسمیت شناخته شدن، دریافت تابعیت مضاعف (ایرانی) و یا برخورداری از حقوق کامل شهروندی هستند» (ص ۱۸).
 - پنجم؛ استفاده از اسناد و مدارک مختلف در قالب آمارهای موجود، نقل‌قول‌ها و مصاحبه‌های منتشرشدهٔ مسئولان، طرح‌های مجلس و سایر سازمان‌های مرتبط، کارت‌های شناسایی و اعلامیه‌ها از امتیازهای مثبت کتاب است.
 - ششم؛ دقت مفهومی در اشاره به افغانستانی‌ها (مثلاً تفکیک پناهنده از مهاجر و مهاجر غیرقانونی) قابل توجه است.
 - هفتم؛ اگرچه چند اشتباه تایپی در کتاب دیده می‌شود، اما به‌طورکلی، متن کتاب روان و خواندنی است و نحوهٔ صفحه‌بندی و طراحی جلد کتاب نیز مناسب است.
- با وجود تمام مزیت‌های کتاب، لازم است با نگرش انتقادی به پنج نکته دربارهٔ این اثر اشاره کنیم:
- نخست؛ در تمام متن کتاب، تکرار مطلب بسیار مشاهده می‌شود. برای مثال بخش جمع‌بندی نهایی ملاحظات نظری، طولانی است و می‌شد جملاتی که در بخش ملاحظات نظری آمده‌اند در آن تکرار نشوند و صرفاً مفاهیم و مباحث نظری استفاده‌شده در پژوهش مورد اشاره قرار می‌گرفت. از این رو، حجم کل کتاب می‌توانست کم‌تر باشد، بدون این‌که از محتوای آن کاسته شود.

دوم؛ نوعی دوپارگی در کتاب مشاهده می‌شود، چنان‌که گویی این پژوهش شامل دو پژوهش جداگانه است که باهم ترکیب شده‌اند. در واقع، در یک بخش از کتاب وضعیت افغانستانی‌ها از منظر سیاست‌های مهاجرتی ایران و در سطح کلان مورد بررسی قرار گرفته و با نگاهی تاریخی چگونگی شکل‌گیری قوانین و مناسبات اجتماعی توضیح داده شده است و در بخش دیگر از طریق مصاحبه با تعدادی از هزاره‌های ساکن تهران، تجربه‌های زیسته آن‌ها در ایران در سطح خرد مورد مطالعه کیفی قرار داده شده است. به عبارت دیگر، کتاب به گفته مؤلف، «از یک سو می‌کوشد عوامل و زمینه‌هایی را برجسته سازد که طی چهار دهه گذشته سرنوشت مهاجران افغانستانی را رقم‌زده‌اند و از جانب دیگر در پی بازخوانی تجربه زیسته آنان در متن این تحولات است. ترکیب این دو سطح از داده‌ها می‌تواند ابعاد مختلف پدیده را روشن سازد و امکان‌های موجود برای تغییر رویه‌ها و اصلاح سیاست‌های کلان را نشان دهد» (ص ۱۸)؛ اما دلیلی که مؤلف برای بررسی پدیده در سطوح مختلف آورده است، ضرورت چنین کاری را توجیه نمی‌کند. مطالعات ترکیبی هنگامی ضرورت روش‌شناسانه موجهی دارند که پژوهش به صورت تک‌روشی به داده‌ها و نتایجی ناقص و ناکامل بینجامد؛ در حالی که در این کتاب، بخش نخست یافته‌ها می‌تواند بدون بخش دوم کیفی یافته‌ها کامل و منسجم باشد. در واقع، یافته‌های این پژوهش این امکان را داشتند که به‌عنوان دو پژوهش جداگانه - که در سطوح مختلف و با روش‌شناسی‌های متفاوتی انجام شده‌اند - منتشر شوند، بدون اینکه به یکدیگر وابستگی ضروری داشته باشند.

سوم؛ در بخش کیفی پژوهش، به رویکرد روش‌شناسی کیفی مورد استفاده اشاره نشده است، اگرچه ما با نوعی تحلیل مضمونی در تحلیل داده‌های کیفی مواجه هستیم. افزون بر این، در فرآیند بخش کیفی پژوهش نیز اشکالات و ابهام‌های روش‌شناسانه دیده می‌شود. مثلاً در مورد بسیاری از اطلاعات مشارکت‌کنندگان مثل جنسیت، سن، وضعیت تأهل، مدت‌زمان اقامت در ایران، وضعیت شغلی، محل تولد، محل اقامت و تحصیلات تفاوت‌های بسیار ملاحظه می‌شود که این موضوع می‌تواند در نتیجه‌گیری نهایی پژوهش چالش‌برانگیز باشد. مثال دیگر این‌که مشارکت‌کنندگان تحقیق تنها از میان هزاره‌ها انتخاب شده‌اند. این نمونه‌گیری اگر در یک تحقیق کیفی مستقل انجام می‌شد ایرادی نداشت، ولی در پژوهش حاضر که به افغانستانی‌های هزاره محدود نمی‌شود، این نمونه‌گیری می‌تواند سوگیری در نتایج تحقیق را در پی داشته باشد. افزون بر این، طبق گفته مؤلف، «مصاحبه‌ها از موارد کوتاه‌ده دقیقه‌ای در محل کار یا خیابان تا موارد بیش از ۹۰ دقیقه‌ای با افراد مختلف برحسب میزان اطلاعات و تمایل برای مصاحبه متفاوت بوده است» (ص ۳۹). در این باره باید متذکر شد که زمان ده دقیقه برای مصاحبه‌های عمیق کیفی، بسیار اندک و ناکافی است.

چهارم؛ مؤلف می‌نویسد: «ادغام اجتماعی نه بر اساس ویژگی‌های فردی مهاجران، بلکه از منظری دیگر و با شناخت موانع حقوقی، نهادی و نگرشی پیوند مهاجران با جامعه میزبان واکاوی می‌شود» (ص ۷۲). با وجود این، کتاب حاضر در بررسی هزاره‌ها، موانع ادغام آن‌ها در جامعه ایران را بیشتر بر اساس ویژگی‌های فردی و ظاهری‌شان برجسته می‌کند. همان‌طور که گفته شد در بخش مطالعه کیفی این پژوهش همه مصاحبه‌شونده‌ها هزاره هستند؛ یعنی آن‌هایی که «به‌موجب تفاوت ظاهری بیشتر با ایرانیان، در ساحت‌های

بیشتری از زندگی روزمره به‌عنوان دیگری مهاجر در نظر گرفته شده‌اند». این تناقض وقتی می‌توانست وجود نداشته باشد که بخش کیفی پژوهش یا انجام نمی‌شد و یا به‌صورت جداگانه منتشر می‌شد. پس این ایراد نیز به دویارگی روش شناسانه پژوهش بازمی‌گردد.

پنجم؛ به باور مؤلف «وضعیت پناهندگان افغانستانی در ایران همانند بسیاری مهاجران در سراسر جهان ذیل مفهوم نژادپرستی قابل توضیح است» (ص ۳) و «امتناع از صورت‌بندی وضعیت افغانستانی ذیل مفهوم نژادپرستی بیش از هر چیز در خدمت یک ایدئولوژی ضدافغانستانی است که نابرابری و تبعیض علیه این گروه را مشروعیت می‌بخشد» (ص ۴). طرح چنین مفهومی از سوی پژوهشگر با توجه به ملاحظات نظری پژوهش منطقی به نظر می‌رسد، اما پرداختن به این مفهوم با توجه به یافته‌های پژوهش کافی به نظر نمی‌رسد و تقریباً مفهومی ابتر باقی می‌ماند.

درنهایت، با توجه به این‌که آرش نصر اصفهانی هدف کلی کتابش را «تلاش برای فهم بهتر وضعیت کنونی مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران و موانع ادغام اجتماعی آن‌ها در جامعهٔ ایران» (ص ۱۶) دانسته است، می‌توان تلاش علمی ایشان را بسی موفقیت‌آمیز و ارزشمند دانست.